



۲۰۱۶/۰۶/۱۶



ولی احمد نوری

۲۹ سال از وفات استاد خلیل الله "خلیلی" قافله سالار شعر و ادب دری می گذرد



درود های فراوان به روان پاک حضرت استاد خلیل الله خلیلی بزرگ، و یادی از شاعر زمانه ها و پدر شعر مقاومت افغانستان که در همین بهار ۱۳۹۵ بیست و نه سال از وفات آن بزرگمرد وطن و آن نماد نجابت، راستی و وطن پرستی، می گذرد.

خلیل الله خلیلی یک صد و نه سال قبل در بهار ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۶ هجری شمسی) در کاخ جهان آرای (۱) کابل به دنیا آمده است. او فرزند مرحوم جنت مکان شهید (۲) محمد حسین خان مستوفی الممالک، وزیر مالیه عهد سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین، می باشد که از تبار "صافی" های افغانستان است.

۱- "باغ جهان آرا": این باغ را برای بار اول، شاه بزرگ آن زمان "بابر شاه" در کابل اعمار نموده و به نام خواهر خود "جهان آرا" مسمی کرد. در بین این باغ بزرگ و جنت نشان، خانه بزرگی که شباهت به قصر را داشت، بنا شده بود. این منزل با شکوه و با عظمت از طرف اعلیحضرت حبیب الله خان سراج الملة والدین به جناب میرزا محمد حسین خان ملقب به "مستوفی الممالک" که سمت وزیر مالیه افغانستان را نیز در آن زمان بر عهده داشت، بنا بر خدمات برجسته و با صداقت او به وطن و مردم، اهداء شده بود. استاد بزرگ ما "خلیلی افغان" در همین منزلگاه با شکوه به دنیا آمده است. این منزل قصر مانند و تمام دارایی و هست و بود میرزا محمد حسین خان "مستوفی الممالک" بعد از شهادتش به امر امان الله خان مصادره گردید و به اولین سفارت اتحاد شوروی وقت اهداء شد.

۲- چرا شهید نوشتیم؟ زیرا او به گناه مخالفت با تحول سریع و قبل از وقت جامعه افغانستان که هنوز آماده چنین تحولی نبود، و به گناه بیعت از اعلان سلطنت سردار عنایت الله خان، کاکای شهزاده امان الله خان "عین الدوله"، بعد از شهادت امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان "توسط شجاع الدوله غوربندی" که برای ثبوت آن بسیار گپ های ناگفته موجود است" از طرف اعلیحضرت امان الله خان بدون تحقیق و محاکمه و ثبوت کدام جرم با بی حرمتی در درخت توتی در چهارراه ملک اصغر ده افغانان کابل در محضر عام غرغره و به شهادت رسید.

وی در سنین طفولیت، در هفت سالگی بی مادر شد و یازده سال بیشتر نداشت که پدر بزرگوارش را از دست داد و به خاطر قتل و اعدام پدرش با وجود معصومیت، از طرف اعلیحضرت امان الله خان، خودش و برادرش از رفتن به مکتب و ادامه درس محروم شدند.

خلیل الله نوشتن و خواندن و تلاوت قرآن را از مادر دانشمندش در سنین پنج تا هفت سالگی آغاز کرد و بعد از شهادت پدر باوجود همه ممانعت ها و کنترول دولت امانی، از دوستان پدرش "میرزا باز محمد خان جنرال قنسل"، "سردار محمد علی خان چهره نویس" و تعدادی از مردمان دلسوز و باعاطفه، به شمول پدر من "میرزا سلطان احمد خان" به صورت نهانی و پنهانی، با وجود کنترول و ممانعت های پولیس و استخبارات امانی و "شجاع الدوله غوربندی (قاتل امیر حبیب الله خان سراج المله)"، که در رأس وزارت داخله امانی قرار داشت، فرا گرفت.

خلیل الله جوان با وجود مصائب و مشکلات روزگار، با نکاو فطری که داشت و تدریس پدر دانشمندش، در سالهای کودکی (بین پنج و یازده سالگی)، **[بدون مکتب و پوهنتون]** و **[بدون داشتن داکتری ادبیات]**، پنجه نرم کرد و به اثر استعداد ذاتی و همت بلندش توانست از هر خرمنی توشه ای از هنر و ادب فراهم آورد، ادبیات دری و علوم از قبیل منطق و تفسیر و حدیث را به نحو خجسته نزد استادان زمان خود فرا گرفت و یکی از بزرگترین دانشمندان، شاعران، نویسندگان و جست و جوگران و محققان جامعه افغانی به پار آمد. او بعداً در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در پست های بزرگ و اساسی، در سازمان های دولتی داخل و خارج افغانستان کار کرد.

در اوایل دهه بیست هجری شمسی به سمت معاون پوهنتون کابل منصوب شد، **[و با وجود داکتر و پوهنتونی نبودن، به صدها استاد دانشمند به جامعه افغانستان تقدیم کرد]** و در سال ۱۳۳۰ هـ ش بنا بر دانش فرهنگی و ادبی اش از جانب جنت مکان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در رأس ریاست مستقل مطبوعات افغانستان منسوب گردید و این امر مهم مطبوعاتی و فرهنگی را به عهده گرفت. در سال ۱۳۳۲ هـ ش به عنوان مشاور عالی سلطنتی در دربار پادشاه افغانستان خدمت کرد و نیز مدتی پُست وکالت مردم را در ولسی جرگه افغانستان بر عهده داشت و در سال های نخستین دهه ۵۰ به عنوان سفیر افغانستان مدتی در **عربستان سعودی** و سپس در **عراق** مصروف خدمت بود.

پس از کودتای خائنه و ویرانگر ثور توسط فرزندان ناخلف این مرز و بوم؛ یعنی خلقی ها و پرچمی های بدنام، بی خدا و بی وطن، استاد خلیلی بزرگ باوجود پیشکش هر نوع پُست مهم در دولت خلقی - پرچمی، بر غلامی و بی شرفی پای نهاد و آزادی و شرف را انتخاب نمود و به اجبار ترک وطن کرد و مدتی کوتاه در نیوجرسی اضلاع متحدہ امریکا به سر برد. سال های آخر عمر به پاکستان آمد و در کنار هموطنان آواره اش برای رهایی سرزمین مألوفش افغانستان تلاش کرد و در رساندن فریاد دادخواهی آنان به گوش جهانیان و نجات افغانستان از استیلای بیگانگان سهم بس مؤثر و مهم را بر عهده داشت. تا به تاریخ چهاردهم ثور ۱۳۶۶ هـ ش در یکی از شفاخانه های اسلام آباد با دل مملو از درد وطن، این جهان فانی را وداع گفته و در میان آوارگان افغان در پشاور به خاک سپرده شد. مردم در مرگش فریاد کردند که:

تو به صد شعر زبان بودی و به صد نغمه سخن	چه ستم رفت که یک باره کفن پوش شدی
گرچه ناموس وفا رفته از این شهر و دیار	تو میندار که رفتی و فراموش شدی
از خدا (ج) روح ترا شاد و صفا می خواهم	بنده پاک خدا (ج) بودی و گلپوش شدی

«کهزاد»

خلیل الله خلیلی یکی از بزرگ ترین شاعران کلاسیک سرای افغانستان است که در زمینه کارهای ادبی و تاریخی نیز آثار بسیار دارد. از آثار تحقیقی او میتوان به «آثار هرات»، «سلطنت غزنویان»، «فیض قدس»، «احوال و آثار حکیم سنایی»، «از بلخ تا قونیه»، «بمگان»، «نی نامه» اشاره کرد. در بین آثار گرانبهای استاد خلیلی، «آثار هرات» از شهرت خاصی برخوردار است که در سه جلد منتشر شده و در آن شرح حال شاعران و دانشمندان و دیگر مشاهیر هرات آمده است.

«سلطنت غزنویان» کتابی است که به ظهور و صعود و سقوط سلطنت غزنویان می پردازد و علاوه بر این از تمامی شاعرانی که در این دوره زندگی می کرده اند شعرهایی آورده می شود. خلیل الله خلیلی در مورد زندگانی ادبی میرزا عبدالقادر بیدل کتابی با عنوان «فیض قدس» نوشته است که بسیار مورد استناد بیدل شناسان قرار گرفته است. استاد خلیل الله خلیلی در مورد مولانای بلخ نیز سه کتاب نوشته است که برای مولانا شناسان بسیار مفید و با ارزش بوده است. «از بلخ تا قونیه»، «نی نامه» و «درویشان چرخان» نام سه اثری است که خلیلی درین زمینه به رشته تحریر درآورده است.

باید یادآور شد که خلیلی به زبان عربی نیز آثاری نوشته و منتشر کرده است که یکی از این آثار در باره سفر جهانگرد عرب، «ابن بطوطه» به افغانستان امروزی است. این کتاب که «ابن بطوطه فی افغانستان» نام دارد، در بغداد به چاپ رسیده است. از میان اشعار بیشمار خلیل الله خلیلی می توان به مرثیه هایی اشاره کرد که در مرگ سخنوران، دوستان و دیگران سروده است. او اشعار نکویی در رثای استاد «بیتاب»، علامه «سلجوقی»، «صادق سرمد»، ملک الشعراء «بهار»، «سرور گویا»، «عزیرالرحمان فتحی»، و ... سروده است.

مجموعه اشعار این شاعر بزرگ بارها در افغانستان و ایران و برخی از کشورهای غربی انتشار یافته است که مورد استقبال فراوان نیز قرار گرفته است. کلیات اشعار خلیلی از طرف هموطن افغان ما جناب عبدالحی خراسانی گردآوری و در سال ۱۳۷۸ش در ایران منتشر شده است. او در مورد آثار خلیل الله خلیلی چنین می گوید:

«زندگی استاد خلیل الله خلیلی را می توان در سه مرحله کلی دید؛ مرگ والدین و آوارگی، شهرت و منزلت و خلاقیت ادبی و غربت و خلاقیت شعری.» او در گفت و گو با بی بی سی شعرهای دوران مهاجرت خلیلی را در پاکستان بهترین نمونه های شعر معاصر افغانستان می داند که رنج و الم ناشی از جنگ و مجاهدت افغان ها به خوبی در آن منعکس شده است. خلیلی در مجموع ۶۲ اثر منظوم و منثور در بخش های مختلف سیاست و فلسفه و ادب و تاریخ و عرفان دارد، که تعدادی تا هنوز حلیه طبع نپوشیده اند. محققان و صاحب نظران شعر و ادب افغان که در عرصه تاریخ و نقد ادبی صائب اند، به اکثریت، قدرت سخن و بیان استاد خلیل الله خلیلی را کم نظیر توصیف می کنند. به همین مناسبت است که «محبوبه هروی» شاعر قرن نهم افغانستان به استاد خلیل الله خلیلی قافله سالار شعر و ادب دری افغانستان، چنین خطاب میکند:

ای که در اقلیم قلم سروری	راه ز صورت سوی معنی بری
"انوری" از شعر خوشت شد خجل	"میر عماد" از قلمت منفعل
دُر سخن را چو تو می پروری	هست سخن گوهر و تو گوهری
شاعر "افغان" تویی اکنون به دهر	خلق ز فضل و هنرت بُرده بهر
در "هری" (۲) با فرقه اهل قلم	معرفت و دوستی ات هست هم

۳- "هری" مراد از "هرات" است.

استاد خلیل الله خلیلی را شاعر ملی افغانستان لقب داده اند، که به راستی استحقاق این شاعر بزرگ است. استاد خلیل الله خلیلی در ۱۴ ثور ۱۳۶۶ شمسی (در شهر اسلام آباد کشور پاکستان درگذشت. عظام رمیم وی پس از ۲۵ سال به کابل منتقل گردیده و با احترام خاص و ضمن مراسم رسمی در محوطه "پوهنتون کابل" و در کنار آرامگاه "سید جمال الدین افغان"، به خاک سپرده شد.

نکاتی از وب بلاگ "اندیشه" را از انترنت که منبع آن هم صفحه "ارغوان" در انترنت است در اینجا نقل می کنم:

آنچه به وطندوستی و وطن در شعر استاد خلیلی ارتباط می گیرد، باید گفت که کمتر شعری از این ابرمرد قلمرو سخن را می توان سراغ کرد که به نحوی از انحاء حس وطنخواهی و وطندوستی در آن متبلور نشده باشد. مگر در غزل تابش شمشیر که استاد در یازده عقرب ۱۳۴۷ ش سروده، چه می یابیم:

گردن نخوت دونان شده تا چرخ بلند صفدر معرکه و تابش شمشیر چه شد؟
ماه من در ره تو سر به کف و جان بر لب روزها منتظرم، علت تأخیر چه شد؟

در این شکی نیست که استاد خلیلی، نه تنها ادیب و شاعر بود، بلکه از سیاسیون زمان خویش نیز به شمار می رفته است و چنین مرد چگونه می توانست در فکر میهن و وطن نباشد؟ شاعری ژرف بین و نازک طبع، با دل زیباجوی و زیباخواه و سر پر شور و مرد سیاسی و وارد به جریانات عصر و زمان خود این است صفاتی که در تاریخ ادب زبان دری از او شخصیت جاودانه و نامی ماندگار ساخت.

استاد خلیلی افغان که از طفلی دردها و رنج های بیشمار دید و آزارهای فراوانی را متحمل گشت، چگونه می توانست دلی داشته باشد بی درد، که درد وطن در آن نباشد؟ مگر هنگامی که پدرش را ظالمانه به قتلگاه بردند و خود او را که در آن دم یازده سال داشت، زیر نظارت گرفتند و از درس و تعلیم محروم داشتند، در ذهن حساس و تیزش این صحنه ها و یادها نقش نمی بست؟ پریشانهالی ها و سرگردانی هایی را که پس از آن دید، فراز و نشیب هایی که در زندگیش مرحله به مرحله حتی از زمان کودکی و نوجوانی آمدند، مگر بزرگترین مدرسه برای تشکل شخصیت و فکرش نبودند؟ چگونه می توان گفت که خلیلی پس از هجوم اردوی سرخ و هجرت به پاکستان در فکر وطن شد؟ این درست است که اشعار استاد در هجرت سرشار از سوز و حال دیگر است و بیانگر درد و رنج ملت سربلند افغانستان ما، اما باید در این مورد دقیقاً احوال و شرایطی را در نظر گرفت که شاعر در آن، دو مرحله زندگی خود را به پیش برده است.

عشق خلیلی را به وطن می توان در این شعر به خوبی دریافت که چگونه به عشق به وطن جنبه تقدیس می دهد:

داند خدا که بعد خدا، می پرستم هان ای وطن می پرس، چرا می پرستم
ذرات هستی ام ز تو بگرفته است جان چون برتری ز جان، همه جا می پرستم
در نیمه شب که باز کند آسمان درش با صد هزار دست دعا می پرستم
چون پرشکسته مرغ، که از آشیان جداست اینک ز آشیانه، جدا می پرستم
پیری نمود قامت از بار درد خم زاری کنان به قد دوتا می پرستم

از شوق کوچه های گل آلود تنگ تو
 از یاد رُود های کف آلود نعره زن
 از یاد آن فضای فروزان نوربار
 از یاد مرغ های فلکتاز در هوا
 از یاد آن چنار کهنسال سبزپوش
 چون بوی گل به یاد توام می برد به باغ
 هر جا که مطربی کند از شوق نغمه سر
 ارباب جاه در خور تعظیم نیستند
 از یاد کشتگان به خون غرق گشته ات
 از یاد آن که بر لب شمشیر آبدار
 از یاد سنگری که سرافراز مردمان
 در شهر شاخزن به سما (۴) می پرستمت
 دیوانه ام، به شور و صدا می پرستمت
 در زیر این گرفته فضا می پرستمت
 با مرغ آرزو، به هوا می پرستمت
 در پیش برگ برگ، جدا می پرستمت
 با لرزش نسیم صبا می پرستمت
 در پرده پرده ساز و نوا می پرستمت
 از یاد قوم بزهنه پامی پرستمت
 در خون و اشک کرده شنای پرستمت
 صد بوسه داده، روز وفا می پرستمت
 با خون خویش کرده بنا می پرستمت

و این عشق و محبت به حدی است که آزارها و رنجها نمی توانند در آن خللی وارد کنند:

با آن همه مصیبت و زندان که دیده ام
 ثروتمدار شهر سزاوار ذکر نیست
 با گونه گونه جور و جفا می پرستمت
 از بهر آن یتیم گدا می پرستمت

و این عشقی نیست که به مرور زمان رنگ بازد و زمان و مکان از شدت و حدتش بکاهد:

در تنگنای زندگی و خوابگاه قبر
 هم با صریر خامه و هم با زبان دل
 در عالم فنا و بقا می پرستمت
 هم آشکار، هم به خفا می پرستمت

و آن که عشق وطن در سر دارد، هیچ گوشه دنیا را با وطن خود، ولو فقیر و ویران هم باشد، نه تنها معاوضه نمی کند، که آن را آتشستان هم می داند:

ای گرامی خاک پاکم، ای وطن
 گرچه خاک دیگران، بس دلکش است
 تو نه خاکی، مایه جان منی
 جان ما گر رفت گو رو، باک نیست
 تو بمان ای کعبه ناموس ما
 تو بمان ای سنگر آزادگان
 ای فدای خار خارت جان من
 دور از تو در نگاهم آتش است
 هم تو جانی، هم تو جانان منی
 تو بمان، ای آنکه چون تو پاک نیست
 ای امید خاطر مایوس ما
 زادگاه رادمردان جهان

(کلیات اشعار - خاک فروش)

استاد وقتی از وطن سخن میگوید، می پنداری عاشق دلخسته ایست که به محبوب دوست داشتنی اش شعر میسراید:

۴- از شهر نیویارک و آسمان خراش هایش است

اي كعبه عشق و خانه شوق اي مهد جمال و معبد ذوق
 اي خاك درت فروغ دیده بر دیده چو توتیا کشیده
 ماه من و آسمان من تو مهر من و مهربان من تو
 هر ذره تو مرا جهاني هر قطره چو بحر بيكراني
 چون مادر مهر پروري، تو صديبار از آن فزونتری، تو

(نمونه هاي فراون ديگري هم در اشعار استاد در اين باب وجود دارد كه من از بيم درازي سخن، از آوردن آنها خودداري کرده ام و اين نمونه ها را كافي مي دانم).

گفتم كه وطن در اشعار استاد جايگاه خاص و والايي دارد و نمي توان عشقي را كه در قلب استاد به وطنش شعله مي كشيد، تابع زمان خاصي ساخت و آن را به كدام دوره مشخصي از زندگاني استاد نسبت داد. اما بدون شك در اشعار استاد خليل الله خليلي، پس از هجرت به پاكستان تغيير ي رونما گرديده است. بلي، در اشعار استاد، نه در عشق استاد به وطن. زيرا وطن استاد، پس از لشكركشي شوروي ها به كشور، ديگر آن كشور نماند. ديگر آن باغ و بوستان، آن يار و ياران، آن فضاي طربزا و روح افزا نماند، بلكه به جاي لاله هاي سرخ در دشت و دمن كشور، قطره هاي خون دليرمردان آزاديخواه برنشست و آن باغ و بوستان به آتشتاني مبدل گشت كه دل استاد را آتش مي زد. از اينجاست كه در اشعار پس از هجرت استاد، سوز ديگر و حال دگر مي بينيم. بازتاب دردها و رنج ها، آلام و مصايب را مي بينيم كه قبل از ۷ ثور ۵۷ بر مردم تحميل نگريده بود. از اين است كه استاد هنگامي كه كشور زيباي خود را غرق در خون و آتش مي بيند، با شگفتي فرياد مي كشد:

اين خاك تر به خون شده، ماتمسراي كيست؟ وين مرغ پرشكسته، دل بي نواي كيست؟
 چون اژدهاي گرسنه، دژهاي آهنين بمهای مرگبار، به صحن فضاي كيست؟

و دل استاد آنگاه بيشتتر بدرد مي آيد، كه ملتش درخون و خاك مي تپد و نظاره گران خاموش، از گلو ي خود صدايي برنمي كشد:

فرياد خلق تا به فلک رفت، روز و شب يكبار كس نگفت، كه آنجا صداي كيست؟

گرد ي كه باد آورد از جانب وطن جز چشم داغديده ما، توتياي كيست؟

و بالاخره:

يكي از هزاران شعر استاد بزرگ و والاگهر افغان خليل الله خليلي كه در جاويدان سازي آن بزرگ مرد شعر و ادب و شكوه مندي انساني اش نقش برانده دارد، شعر آتي است:

نالہ به دل شد گره، راه نيستان كجاست؟ سینه به من شد قفس، طرف بيابان كجاست؟
 در تف اين باديه، سوخت سراپا تنم مزرعم آتش گرفت، نم نم باران كجاست؟
 خوب و بد زندگي، بر سر هم ريختند تا كند از هم جدا، بازوي دهقان كجاست؟
 در تف اين باديه، سوخت سراپا تنم مزرعم آتش گرفت، نم نم باران كجاست؟
 اشك در آبم نشاند، آه به بادم سپرد عقل به بندم فكند، رخنه زندان كجاست؟

كه در همين صفحه آنرا با آهنگ و صداي سحر آفرين زنده ياد احمد ظاهر "ظاهر" مي شنويد.

پايان

**

در تحرير اين معروضه از منابع انترتي (ويكي پيديا - دانشنامه آزاد)، (وب بلاگ توانا) و (چندين صفحه انترنتي ديگر راجع به زندگي خليلي بزرگ، استفاده شده است.